

فهرست

۲	مقدمه
۴	مرور اجمالی
۹	عقاید باب و بهاء
۱۶	دلایل حقانیت باب و بهاء
۲۴	بهائیت امروز

## مقدمه

### افق دین

در تاریخ تفکر بشر، بر وجود امری مقدس و ماورائی در جهان خلقت، از دو سو بر آدمیان دلالت شده است. از یک سو اعتراف عینی و التزام عملی آدمیان به خالق مقدس و متعالی در قالب انجام عبادات و مناسک راهنماست و از سوی دیگر، درون و ضمیر پاک و بی آلایش انسانها، تصدیق کننده وجود چنین امری است.

مسائل و مشکلاتی که نه فقط امروز، که در هر روز در عالم، گریبانگیر هر انسانی بوده و هست او را به سوی معبود می خواند تا با نجوا و ارتباط با او، مساله خویش را در میان گذارد و از او راه حل طلب کند. مشکل تنهایی ما آدمیان و اینکه هر انسانی پنجره ای به روی دیگران نگشوده است، فقط مسئله انسان دیروز نبود. مسئله ترس از آینده و علی الخصوص ترس از واقعه ای که بخواهیم یا نخواهیم گریبان ما را خواهد گرفت و چراغ عمر ما را خاموش خواهد کرد، مسئله هر روز بشر در هر مکانی است. اندیشه مرگ برای انسان، خانمانسوز، غفلت زدا و یاس آفرین است و اگر آن را به آب دیانت شستشو کند و از وجودش باید و شاید بنماید، اندیشه ای آدمساز خواهد شد مساله احساس نیاز آدمی به قسط و عدل اجتماعی و رنجش از ظلم و بیداد زورگویان و زرداران مسئله همیشگی بشر بوده و هست. مسائلی از این دست که راه حل خود را در علم و ذهن مخلوق پیدا نمی کنند، وجود دین را امری قطعی و ضروری می کنند. دین و مدعیان آن به مدد الهی و ادله عقل پسند برای حل مشکلات و مسائل حیاتی هدایت به ارمغان می آورند و در توجیه و حل این مسائل موفقند. دین اسلام به وسیله پیامبر اکرم محمد بن عبدالله (ص) که به عنوان آخرین دین جهانی برای هدایت مردم ظهور کرد حیات دنیوی کمک دهد تا در ادامه این حیات به بهروزی و نیک فرجامی واصل کند. کارنامه موفق این دین، در حضور افرادی مثل علی ابن ابی طالب و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و هزاران انسان شایسته دیگر در طول تاریخ ظهور کرده است.

اما از این نیاز ضروری بشر به دین، کسانی هم برای مطرح کردن خودشان و ارائه آرا و افکار باطل سود نابجا جستند و در مقطعی از زمان با استفاده از احساسات پاک دینی مردم و خلط

حق به بالطل راه روشن هدایت را مه آلود کردند تاریخ مردم ایران گواه بر علاقه قلبی آنها به دین و مذهب است و همیشه خود را پای بند به آن می دانستند .

در مقطع خاصی از تاریخ این کشور، این علاقه و همراهی در شکل اجتماعی و حکومتی آن در شکل اجتماعی و حکومتی آن در دوران پادشاهان صفویه به ظهور نشست و تحت شرایط خاصی که بررسی آن از حوصله این کتاب خارج است، دین و مبلغان دین و علمای دینی منزلتی ویژه یافتند و توانستند به وسیله این فرصت استثنایی، تا حدودی افکار و آراء گروهی از مسلمانان یعنی محبان و دوستان اهل بیت (ع) را به صورت پر رنگ تری نمود بخشند .

اما باید توجه داشت که هر حرکت اصلاحی و دینی نیز می تواند آفاتی را به همراه داشته باشد و این وظیفه مصلحان و حافظان دین است که این آفات را به حداقل خود برسانند یکی از آفات ظهور دین در شکل اجتماعی و حکومتی آن، وجود مدعیانی خواهد بود که با تظاهر به دین داری و مقدس مآبی در پی کسب وجهه و منزلتی برمی آیند و این گروه دانسته یا ندانسته از دین و وسیله ای برای ارتقای منزلت خویش می سازند و زشت ترین و پست ترین نوع رفعت مقام را در این راه می جویند .

دوران صفویه در ایران، دورانی است که مردم به دلیل امانت، پشتکار و جدیت عالمان دینی چون شیخ بهایی، میرداماد، مجلسی و ملا صدرا علاقه وافری به دین و عالمان دینی ابراز کردند و این علاقه مسئله بجا و قابل ارزشی بود . اما همیشه تاریخ ملتها نشان می دهد که جنبه های مثبت و ارزش های اجتماعی یک ملت اگر با تبیین و توجیه کافی به نسلهای بعد انتقال پیدا نکند و فقط صورت ظاهری آن، بدون محتوا در دسترس مردم قرار گیرد، جامعه را با همان آفتی که گفته می شد مواجه خواهد کرد در این صورت، زمینه برای افرادی که به لحاظ روانی، دچار حقارت اند و رفع این مشکل را جز با مطرح کردن خود به صورتی ویژه و استثنایی نمی یابند، آماده می شود . در چنین فضایی، به دعوت مردم به سوی تجلیل و تکریم مدعیان دروغین هدایت مردم خواهد داد و آفت ریا و تظاهر، فضای قدسی و معنوی جامعه را لکه دار خواهد کرد .

چنین اتفاقی در نسل بعد از دوره صفویه در ایران اتفاق افتاد . تکریم و تعظیم علما که امر به

حقی بود و از ارزشهای اجتماعی مطلوب محسوب می شد، عده ای را بر آن داشت تا با استفاده از لباس عالمان دینی مردم را به سوی خود بخوانند و از این راه در پی مقام و منزلتی برآیند .

کوردلی و کج فهمی این مدعیان، جهل و بی سوادی مردم و دسیسه های شیطانی بیگانگان و مخالفان اسلام، دست به دست هم داد تا برای تخریب وجهه شیعه اهل بیت (ع) وجود فرقه و افراد را طراحی کنند که ابتدا با تظاهر به دین داری و تقدس و عرفان زدگی مردم را به سوی خود جلب کنند و در ادامه این حرکت از ادعای نبوت و امامت و حتی ادعای خدایی فروگذار نکنند .

تعلیمات دینی ادیان و علی الخصوص دین اسلام و شخص پیامبر اکرم (ص) به ما می آموزند که دین و دینداری همیشه مردم را به سوی خود می خواند، همین ملاک و معیار ادعای دروغین آنها خواهد بود .

محمدعلی باب و میرزا حسینعلی بهاء از جمله کسانی هستند که با استفاده از جهل و بی سوادی مردم و علاقه آنها به دینداران، از دین ابزاری برای رفعت خویش ساختند . اگر در قرآن و روایات کلمات و اسماء خاصی در توصیف افراد یا ارزش های دینی آمده است آنها را به نفع خویش تفسیر و توجیه کنند و از آنها نردبان منزلت بسازند .

ما در این کتاب خواهیم دید که چگونه علمه البیان (الرحمان/۴) به کتاب البیان میرزا حسینعلی تفسیر می شود و از انا مدینه العلم و علی بابها از کلمات پیامبر (ص) محمد علی باب در قرن سیزدهم هجری زاده می شود . چنین ادعاهای گزافی جز در فضایی از جهل قابل شنیدن نیست . علاوه بر این به نظر می رسد ماجرای این گروه در قالب یک ادعای صرف در گذر تاریخ نمی گنجد و اصرار عده ای بر دوام و نشر آن با اینکه توبه نامه باب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران موجود است، مسئله را با تامل و شک جدی روبرو می سازد، در این مجموعه نگاهی تاریخی به پیدایش این فرقه و اعتقادات آنها شده است و آن گاه در فضایی کاملاً بی طرفانه قضاوت و تامل را به عهده خواننده عزیز وامی گذارد تا ببینند چگونه کف های باطل بر آب زلال حقیقت دوامی نخواهند داشت و چگونه طراحان سیاسی فرقه ها و دینهای جدید برای انحراف مردم و بازی دادن آنها از مقدسات سواستفاده می کنند .

مسجد ضرار در زمان پیامبر اکرم (ص) نمونه بارز این تحریف بود و خانه میرزا حسینعلی بهاء در قرن سیزدهم هجری درایران و کعبه ایبادان در نیجریه امروز از مصادیق و نمونه های دیگر این تحریف به حساب می آیند و آبشخور همه اینها دسیسه گرانی اند که نفع خویش را در این راه می جویند.

## مروری اجمالی بر تاریخ باب و بهاء

باب کیست؟

بهاء کیست؟

آشنایی با برخی دیگر از چهره های بهائیان

آثار و نوشته های باب و بهاء

باب کیست؟

روز اول محرم ۱۲۳۵ هجری قمری مطابق با سوم اکتبر ۱۸۱۹ میلادی در زمان حکومت محمدشاه قاجار در شیراز یکی از شهرهای معروف ایران پسری متولد شد که نام او را علی محمد گذاشتند و نام پدرش سید محمد رضا و نام مادرش فاطمه بود. علیمحمد تحصیلات مقدماتی خود را در مکتب خانه ای معروف به شیخ عابد گذراند و چون در همان ابتدای کودکی پدرش را از دست داده بود به همراه دایی خود به بوشهر یکی از شهرهای جنوب ایران رفت و مدتی در آنجا به کار تجارت پرداخت و در ضمن به تحصیل علوم عربی پرداخت ولی اعتنای زیادی به علوم متداول و رسمی آن زمان نداشت و بیشتر به خواندن دعا و اذکار و ریاضیات اهتمام داشت. درهواي گرم تابستان بوشهر بر بالای پشت بام ساعت ها زیر آفتاب می ایستاد و به خواندن زیارت عاشورا و بعضی وردها مشغول می شد (و طبق بعضی از نویسندگان همین مسئله موجب برخی اختلالات فکری در او شده بود) و به همین دلیل به سید ذکر معروف شده بود. بعدها کم کم در اثر اینکه به او سید ذکر می گفتند این توهم برای او پیدا شد که می گفت مراد از ذکر در قرآن مثل آیه فاسئلوا اهل الذکر من هستم. او بعدا به کربلا رفت و حدود دو سال در درس سید کاظم رشتی که در آن زمان رئیس طایفه شیخیه بود شرکت کرد. بعد در این دو سال بود که ادعاهایی را مطرح ساخت. اما ادعا های او تا حدودی در پرده ابهام باقی مانده است به این علت که در سخنان او اختلاف تعبیرهایی وجود دارد. با ملاحظه کتابهای او می توان فهمید که حداقل پنج بار ادعای خود را تغییر داده است. ابتدا ادعای ذکریت می کرد که به سید ذکر مشهور شده بود. بعد ادعای بابیت داشت و ادعا می کرد که او با امام زمان رابطه دارد و مردم می توانند از طریق او با حجه بن الحسن (ع) امام دوازدهم شیعیان که فعلا در پرده غیبت است ارتباط داشته باشند. بعدا پا رافراتر

گذاشته و ادعای مهدویت کرد و گفت اصلا من خود امام زمان هستم ادعاها در این حد نماند او ادعای آوردن دین و شریعت جدید و نبوت کرد و ادعای پنجم او چنانکه از بعضی از کلمات او صریحا استفاده می شود ادعای الوهیت و خدایی بوده است .شروع ادعاها از سال ۱۲۶۰ هجری قمری بود و شش سال بعد، بعد از فراز و نشیب ها و آشوبها و غائله هایی که از این ادعاها به همراه داشت به دستور امیرکبیر وزیر ناصرالدین شاه قاجار در تبریز تیرباران شد . در زمان ولیعهدی ناصرالدین شاه در تبریز با حضور ولیعهد و جمعی از علمای مجلس مناظره ای با باب ترتیب دادند که او در این مناظره از پاسخ به سوالات بسیار ساده و ابتدایی بازماند مشروح این کتابها در کتابها ضبط شده و هر انسان حقیقت جویی تنها با خواندن همین مناظره به بی اساس بودن ادعاهای علیمحمد و بی سواد بودن او تصدیق خواهد کرد برای نمونه وقتی که در این مجلس گفت ((الحمد لله الذی خلق السموات و الارض)) و تاء کلمه ((السموات)) را با حرکت فتحه خواند در حالی که بر اساس قواعد عربی بایستی به کسره می خواند (هر کسی که کمترین آشنایی با ادبیات عربی داشته باشد این مطلب را می داند) در جواب اعتراض ناصرالدین شاه و دیگران گفت من در بند صرف و نحو نیستم و اصولا صرف و نحو دو زنجیر به پای زبان عربی بود که خداوند با ظهور من آنها را برداشت و زبان عربی را از این قید و بندها آزاد کرد .این سیر اجمالی از زندگی و طرز تفکر او نشان می دهد که او یک انسان نرمال و دارای هوش و عقل درستی نبوده است و با بازیگری خویش، دین و عده ای از بی خبران را به دنبال خود به مسخره گرفته است .

بهاء کیست؟

نام او میرزا حسینعلی نوری است و در دوم محرم سال ۱۲۳۳ مطابق با بیست و یکم اکتبر ۱۸۱۷در تهران متولد شده است و بنابر این دو سال از علی محمد باب بزرگتر است .میرزا حسینعلی ادبیات و علوم مقدماتی را در تهران و در نزد میرزا علی حکیم و بعضی دیگر از مرشدان صوفی فراگرفته است و مدت دو سال نیز وقتی در سلیمانیه کردستان عراق بود تحصیلات خود را نزد شیخ عبدالرحمن عارف ادامه داده است .بابیان و بهائیان باب و میرزا حسینعلی درس نخوانده و استاد ندیده بودند و علمشان علم خدایی و لدنی بوده است کما اینکه خود علیمحمد باب در لوح سلطان که برای ناصر الدین شاه نوشته می گوید :من از این

نظر علوم رایج بین مردم را نخوانده ام و به مدرسه ای داخل شده ام ولی از نظر تاریخی، قطعی و مسلم است که هم باب و هم بهاء مدتی درس خوانده و نزد اساتیدی تحصیل کرده اند، گر چه این تحصیلات به درجات قابل توجهی نرسیده است میرزا حسینعلی علاقه و ارادت خاصی به صوفیه داشت و اساس ادعاهای او نیز رنگ صوفیانه داشت. او در سن ۲۷ سالگی با باب آشنایی پیدا کرده و در همین سالها و در زمانی که علیمحمد در زندان بوده به او گرویده است. بعد از مرگ باب هم مدتی مرید برادر خود میرزا یحیی بود که طبق وصیت باب بایستی بعد از او جانشین وی می شد. ولی میرزا حسینعلی بعد از اطاعت میرزا یحیی سر پیچی کرد و خودش ادعاهای پیامبری و شریعت مستقل کرد و باب را هم مبشر ظهور خود دانست و گفت منظور باب که در کلماتش گفته بود بعد از او ((بظهره الله)) خواهد آمد میرزا حسینعلی است (البته علیمحمد باب گفته بود این ظهور ۲۰۰۱ سال بعد از ظهور او خواهد بود در حالی که میرزا حسینعلی فقط چند سال بعد از ظهور باب ادعای پیغمبری کرد) و گفت مراد از رجعت و بازگشت عیسی مسیح در دنیا من هستم.

اما داستان ملقب شدن میرزا حسینعلی به بهاء از این قرار است که باب در نامه ای به مریدان و هواداران خود برای چندتن از افراد که در بدشت گرگان جمع شده بود لقبهایی داده بود از جمله ملا حسین بشرویه ای (باب الباب) و محمد علی بارفروش (قدوس) و زرین تاج (طاهره) ولی برای حسینعلی لقبی نفرستاده بود. میرزا حسین علی از این مسئله ناراحت شده بود و تصمیم به ترک آن جمع گرفت، ولی زرین تاج که باب به او لقب طاهره و قره العین داده بود و نفوذ زیادی در جمع بدشت داشت از او دلجویی کرده و گفت من لقب بهاء را به تو می دهم و بعدها یک کلمه الله هم به آن اضافه شد و بدین ترتیب حسینعلی ملقب به بهاء یا بهاء الله شد که بهائیان او را پیامبر و رئیس خود می دانند و در سال ۱۲۶۹ هجری ادعای پیغمبری کرده است. میرزا حسینعلی سرانجام در سال ۱۳۰۹ در سن هفتاد و شش سالگی در شهر عکا واقع در فلسطین از دنیا رفت و قبر وی نیز در همانجاست.

آشنایی با برخی دیگر از چهره های بهائیان :

میرزا یحیی نوری (صبح ازل)

او برادر ناتنی و کوچکتر از میرزا حسینعلی بهاء است. در اوایل سن بلوغ به باب گروید و



طبق وصیت باب بعد از درگذشت علیمحمد باب جانشین او شد و همه بایبان و از جمله برادرش میرزا حسینعلی این جانشینی را پذیرفتند و از وی پیروی کردند و تا مدتی هم وضع به همین منوال بود. در این مدت، میرزا حسینعلی با طرح این مسئله که می خواهد جان میرزا یحیی را از خطرهای احتمالی حفظ کند و اگر او با مردم آمیزش و ارتباط زیادی داشته باشد و در انظار مردم جلوه گر شود کم کم از اهمیت او کاسته می شود، پیشنهاد کرد که یحیی در پیش پرده غیبت باشد و میرزا حسینعلی رابط بین او و هواداران باشد و تنها بعضی از خواص بتوانند او را ببینند. این پیشنهاد مورد قبول واقع شد، و بدین وسیله باز هم یکی از مفاهیم و معتقدات شیعه یعنی مسئله غیبت سو استفاده کردند ولی آتش قدرت و شهرت طلبی بزودی مسئله را عوض کرد. میرزا حسینعلی کم کم از این غیبت و عدم حضور مستقیم میرزا یحیی استفاده کرد و او را کنار زد. خودش ادعای نبوت و آوردن شریعت جدید کرد و گفت آن من یظهره الله که علیمحمد باب مکررا از او سخن گفته من هستم.

دراثر درگیریهایی که بین میرزا یحیی و میرزا حسینعلی و طرفداران آنها بوجود آمده ابتدا آنها را از عراق (بغداد) به ترکیه (استامبول و ادرنه) تبعید کردند و چون باز هم با یکدیگر سرناسازگاری داشتند ناچار میرزا یحیی را به جزیره قبرس و میرزا حسینعلی را به شهر عکا (در فلسطین) تبعید کردند. میرزا یحیی چند سال بعد در همان جزیره قبری از دنیا رفت. لازم به ذکر است که بعد از اختلاف میرزا یحیی و میرزا حسینعلی، بابیهها (طرفداران علیمحمد باب) به دو دسته (ازلی، طرفداران یحیی) و بهائی (طرفداران میرزا حسینعلی) تقسیم شدند.

قره العین :

نام اصلی او زرین تاج یا ام سلمه و متولد سال ۱۲۳۰ مطابق با ۱۸۱۴ میلادی می باشد. پدرش ملا محمد صالح مجتهد قزوینی است که از طایفه شیخیه بود. زرین تاج درعین حال که از زیبایی و تناسب اندام ظاهری بهره ای داشت کم و بیش از ذوق شعر و شاعری نیز برخوردار بود و به همین دلیل هم نفوذ زیادی در بین طرفداران علیمحمد باب داشته است. خویشاوندان او که اغلب اهل علم و روحانی بودند به مذهب شیخیه گرایش داشتند. او با پسرعموی خود ازدواج کرد و هنگامی که ادعای باب به گوش او رسید شوهر و دو فرزند خود

را رها کرده و به باب گرئید . لقب قره العین را سید کاظم رشتی به او داده بود بعدها باب لقب طاهره را به او داد در سال ۱۲۶۴ که باب در زندان بود، در میان هوادارن باب، از مسائل اختلافی آنها مسئله حقیقی مقام باب بود . عده ای معتقد بودند که تصرف در شریعت اسلام جایز نیست و باب مروج اسلام و مسئول انحرافات که در آن پدید آمده خواهد بود . اما عده دیگری عقیده داشتند که هر ظهوری باید بزرگتر و بالاتر از ظهور قبلی باشد و بر این اساس، باب که بعد از پیغمبر اسلام و انبیاء دیگر آمده از جمیع پیامبران گذشته بالاتر است و در تغییر احکام شرعی مختار است . قره العین از همین گروه دوم بود، آتش خودنمایی و بزرگ بینی او کار را به جائی رساند که در زمانی که همه زنان مسلمان برای حفظ عفت و حیای خویش، پوشیده بودند او با برداشتن حجاب خود در گرگان و با استفاده از زیبایی ظاهری و قدرت بیان و ذوق شاعری و نفوذی که در اصحاب باب داشت، این مسئله را که باب از همه پیامبران پیشین برتر و در تغییر احکام شرع مختار است مطرح کرد . این کار او، مخالفان و موافقان فراوانی را برانگیخت ولی مسئله با اینجا خاتمه نیافت بلکه ترویج فساد و شهوترانیهای این زن و فتنه و آشوبهایی که به راه انداخت از مطالب مسلمی است که در کتابها نقل شده است<sup>۱</sup> .

ملا حسین بشرویه ای (باب الباب)

او مشهورترین فرد بابیان است و در زمره شیخیه و از پیروان سید کاظم رشتی بود جزو اولین کسانی است که به شیراز رفت و دعوت باب را پذیرفت و در راه آن بسیار تلاش کرد . باب به او لقب باب الباب داد و تا زمانی که باب زنده بود او مرد شماره دوم تشکیلات باب به حساب می آمد . بشرویه از مناطق خراسان در ایران است .

حاج محمد علی بار فروشی (قدوسی)

او از شیخیه و از اصحاب سید کاظم رشتی است و از نظر مقام و منزلت در نزد بابیان و بهائیان هم ردیف ملا حسین بشرویه ای محسوب می گردد او در سفر حج با باب همسفر بود ولی باب نتوانسته بود او را پیرو خودسازد زیرا غرور علمی و ریاست طلبی به او اجازه نمی

داد که علیمحمد را بالاتر از خود ببیند، بشرویه وقتی از شیراز و از نزد باب به خراسان باز می گشت، در بابل به خانه محمدعلی بارفروشی وارد شد چون هر دو از شیخیه بودند و طی گفتگوهایی که با او انجام داد موفق شد بار فروشی را با باب همراه سازد .  
غصن اعظم

نام او عباس و پسر بزرگتر زن اول میرزا حسینعلی بهاء است . میرزا حسینعلی رئیس بهائیان چهار زن داشته است و آخرین زن او دختری ۱۶ساله بود که میرزا در سن هفتاد سالگی به ازدواج خود درآورد . به وصیت صریح میرزا، عباس در سال ۱۳۰۹ بعد از وفات بهاء جانشین او شد و ریاست بهائیان به او داده بود او مردی زیرک و باهوش و نسبتاً باسواد بود و سعی کرد تا حدود زیادی قسمتهای موهن و سست آئین بهائیت و نوشته های باب و بهاء را اصلاح نماید و برای این کار با انکار بعض معتقداتی که در آئین بها وجود داشت به جعل و تحریف مطالب مختلفی دست زد او در سال ۱۳۴۰ هجری قمری مطابق با ۱۹۲۱ میلادی از دنیا رفت . در کتابهای مربوط به بهائیت از او به عباس افندی و یا عبدالبهاء یاد می شود .

#### شوقی افندی

بر اساس وصیت بهاء بعد از عباس افندی باید برادر دیگرش میرزا محمد علی که از زن دوم میرزا حسینعلی بود ریاست بهائیان را در دست می گرفت اما در زمان عباس افندی بین او و میرزا محمد علی اختلافی واقع شد و کار به جایی رسید که عباس افندی در هر نوشته خود از او شکایت می کرد و گاهی او را ناقض اکبر و گاهی بیرون رونده از امر باب و بهاء و مرتد معرفی لذا پیروان بهائیت از میرزا محمدعلی رویگردان شدند و بعد از مرگ عباس افندی طبق وصیت او به پسر دخترش شوقی افندی رجوع کردند .

آثار و نوشته های باب و بهاء

مهمترین آثار مکتوب باب عبارتند از بیان عربی-بیان فارسی-احسن القصص-صحیفه عدلیه-چند لوح عربی و فارسی و مهمترین آثار میرزا حسینعلی بهاء عبارتند از اقدس-ایقان-بدیع-اشراقات-اقتدارات-کلمات مکنونه-مبین و چند لوح عربی و فارسی .

البته بعید است به سادگی دلایلی که خواهیم گفت بتوان به یکی از این کتابها از طریق بهائیان دست پیدا کرد . اما اگر یافت شوند عبارات آنها آنقدر مضطرب، مغلوط، موهن و سست

است که هر خواننده ای با خواندن آنها به بی سوادى و خیال بافى نویسنده پى خواهد برد و به همین دلیل بابیان و بهائیان همیشه تلاش می کنند دست کسی به این کتابها نرسد و بیشتر به صرف تبلیغات شفاهی و ادعاهای صوفیانه بسنده می کنند .مجموعه حاضر از کتابهای آنها گزینش شده است هر خواننده منصفی بتواند این گروه را که به غلط بعضی از وهابیان آنها را از فرقه های شیعه محسوب می کنند بهتر بشناسد .خواننده ها با مطالعه این مجموعه خواهد دانست که فاصله اعتقاد و عمل بهائیان چقدر زیاد است نسبت دادن این گروه به شیعه، از مکرهایی است که برای تضعیف محبان اهل بیت به کار گرفته می شود . هیچ مسلمانی به خود اجازه نمی دهد که راه اباحیگری و بی قیدی نسبت به دستورات قرآن و پیامبر اکرم (ص) را انتخاب کند و در غیر این صورت، از مسلمانی فقط نامی را بهره برده است .علاوه بر آنکه بابیان و بهائیان بر اساس ادعای خود دست از مسلمانی کشیده اند و یاوه های آنان هیچ ارتباطی به محبان اهل بیت (ع) ندارد .

عقاید باب و بهاء

ادعای خدایی باب و بهاء

خدا از نظر بابیان و بهائیان

قیامت از نظر باب و بهاء

نبوت در کلمات باب و بهاء

حدیث منزلت

ادعای خدایی باب و بهاء

خدا از نظر بابیان و بهائیان

گرچه میرزا ابوالفضل گلپایگانی مبلغ مشهور بهائی در کتاب فرائد و همچنین عباس افندی در آثار خود سعی کرده اند این مطلب را که باب و بهاء ادعای خدایی داشتند انکار کنند و کلمات و گفته های آنان را به گونه ای توجیه و تفسیر کنند، اما حقیقت این است که اگر کسی مجموع کلمات باب و بهاء را بررسی کند خواهد دید که ادعای خدایی آنها جای انکار و تردید ندارد اینک گوشه هایی از این موارد را مرور می کنیم :

۱- علیمحمد باب در نامه خود به یحیی صبح ازل<sup>1</sup> می نویسد: این نامه ای است از خدای زنده و برپای دارنده جهان به سوی خدای زنده و بر پادارنده جهان . بگو همه از خدا آغاز می شوند و همه به سوی او بر می گردند . طبق این بیان هم خود را بر پادارنده جهان دانسته و هم همین مقام را به یحیی ازل قائل شده است و همچنین آغاز و پایان همه را به سوی خود میداند .

۲- در کتاب بیان فارسی در باب اول از واحد اول، باب می گوید همه چیز به این واحد (علیمحمد باب) بر می گردد و هر شیئی به این شیئی واحد (علیمحمد باب) در قیامت بعید نیست بلکه در قیامت بعد آن شیئی واحد است که با آمدن او قیامت آئین باب برپا خواهد شد چنانکه بعدا در بحث قیامت از نظر باب و بهاء خواهد آمد از نظر ایشان قیامت چیزی جز آمدن پیامبر بعدی نیست یعنی با آمدن هر پیامبری قیامت پیامبر قبلی وامت او بر پا خواهد شد و آن پیامبر بعد هم شعارش این است که من خدا هستم و جز من خدایی نیست و من پروردگار همه پدیده ها می باشم و غیر از من هر چه هست آفریده من است ای مخلوقات من پس مرا پرستش کنید .

۳- میرزا حسین علی بهاء نامه های خود را به جای اینکه به اسم خدا شروع کند این گونه آغاز می کرد به نام خودم که غالب بر همه اسماء است و نام خودم که از افق بلا سر زده است .  
1

۴- در اول لوح علی (لوحی که در پاسخ شخصی که نام او علی بود نوشته است) میرزا حسینعلی بهاء می گوید: نامه شما در پیشگاه عرش یعنی پیش میرزا بهاء حاضر شد و به جایگاه کسی که هیچ چیز حتی به اندازه سر سوزنی از علم او بیرون نیست رسید و به روئیت خدا یعنی (میرزا حسینعلی بهاء) رسانده شد . جملات او شبیه جمله ای نیست که خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید در سوره یونس آیه ۶۱ و همچنین در سوره سبا آیه ۳ در وصف خویش آورده است و اینجا میرزا حسینعلی عین همان جمله هایی را که خداوند در مورد خودش فرموده، در مورد خود به کار برده است .

۵- نیز در همان لوح می گوید «قل اللهم انک الهان الهین لیوتین الالوهیه من تشاء و لینز عن الالوهیه من تشاء» «اولا از نظر ادبیات عرب، میرزا حسینعلی کلمه رابه (الهان و الهین)

جمع بسته که کاملاً غلط است و دلیل بر بی سوادى اوست و ثانياً از این جمله او به روشنى فهمیده مى شود که خدایى هم و مثل خیلی چیزها بخشیدنى و پس گرفتنى است که خداوند یک روز آن رابه كسى مى بخش و روز دیگر از او پس مى گیرد .

همچنین در لوح مذکور مى نویسد : چون میرزا یحیی (برادر بهاء) دید من پیش دستى کردم و مقام خدایى را برداشته ام و خودم را خدای زنده خوانده ام شتاب زده شد و مقام بالاتر از مقام خدایى به خود بست تا مقام خود را بالاتر از مقام من قرار دهد و نفهمید من بالاترین مقام را ادعا کرده ام چون بالاتر از مقام خدایى مقامى نیست، زیرا هر چه غیر اوست قهراً بنده ذلیل و آفریده او خواهد شد و به دستور ا به وجود آمده و به اراده او از نیستى به هستى رسیده پس بالاتر از مقام خدایى مقامى نیست تا كسى برای خود ثابت کند و آن مقام خدایى را هم که بنده برداشته ام .

مسئله ادعای خدایى در این کلمات به اندازه اى روشن است که هیچ اظهار نظرى را نیم طلبد . و قضاوت را به شما اهل خرد واگذار مى کنیم . هنگامى که این گونه سخنان از جانب میرزا حسینعلی بهاء مطرح شد بعضى از خود بهائیان به این گفته ها اشکال گرفته و به او اعتراض کردند . میرزا در مقام جواب و چاره جوئى نوشت :

بارى به یقین دانسته شد که در آن ساحت قدس، جمیع اسماء در صنع واحدند چه آن کینونت قدم در حینی که مى فرماید که انا رب الارباب و انا الارض و التراب در آن منظر اکبر، این هر دو در یک رتبه بوده و خواهد بود و پس از چند سطر مى نویسد : اگر در این کلمات مبارکه الهیه تفکر کنید ابواب علوم مالانهایه بر وجه قلوب مفتوح شود به شانى که دیگر مضطرب نشوید از اینکه فلان را به اسماء الله نامیده یا به ذات الله و مرآت الله، چه که جمیع اسماء در آن ساحت مساوی و لا فرق بینهما و کل این اسمها طائف حول مظهر نفس قدم بوده و خواهد بود مثل اینکه در حین جمال قدم شجرى رابه کل اسماء حسنى و صفات علیا موسوم فرمایند : انه لیقدر و لیس لاحدان یعترض علیه لانه هو المختار و ماسواه فى قبضه الاقتدار لا اله الا هو العزیز الجبار .

میرزا حسینعلی خواسته با این عبارات و جملات حرفهای قبلى خود را توجیه کند و همانطور که ملاحظه میکنید معتقد است كسى هم حق اعتراض ندارد . چنین ادعاهایی از هر كسى

ممکن ایت و چگونه میتوان ادعایی را بدون دلیل فهم و قبول کرد .  
میرزا حسینعلی در کتاب بدیع ص ۷۴ چنین می گوید باب که خود را ذره میگفته یا پست تر  
از ذره می خوانده یا رب الارباب می نامیده و همچنین به اشخاص می گفته من توام تو منی و  
مانند اینها، علتش این بوده که همه چیزها در آئینه جمال باب بودند و به هر چیز نگاه میکرد  
خود را می دید به شانی که چشم مبارک جز بر طلعت مبارک نیفتاد .

آنچه برخی از اهل عرفان می گویند آن است عالم آئینه ذات اقدس حق است و ما به هر چیز  
نگاه می کنیم خدا را می بینیم اما نشنیده بودیم کسی بگوید بگویند همه چیز آئینه جمال و  
ذات من است و من به هر چیز نگاه می کنم خودم را می بینم که در عرفان مقامی به نام فنا  
فی الله صحبت می شود که اگر کسی به این درجه از معرفت برسد دیگر خود را نمی بیند و  
هرچه می بیند خدا می بیند اما نمی بینیم این مقامی که باب به آن رسیده بود که همه  
چیزها را آئینه جمال خود می دانسته و در عالم فقط خود را می دیده است، خود بینی است  
یا خدایی؟ آیا این سخنان مظهر دعوت به سوی خود نیست و حال آنکه پیامبران همه را به  
سوی خدا می خوانند .

در کتاب بدیع، میرزا حسینعلی در جواب برادرش میرزا یحیی می نویسد : برخی از مشرکین  
(یعنی یحیی صبح ازل برادر میرزا حسینعلی)گفتند که این آیات طبق فطرت نیست، سوگند  
به خدای حق در این هنگام فطرت در شکل و قیافه نوکری با ذلت و خضوع تمام ایستاده و  
گریه و ناله سر داده است و چنین می گوید وای بر شما ای اسیران زنجیر نادانی سوگند به  
خدا من که فطرتم با یک کلمه میرزا حسینعلی بهاء آفریده شده ام . آری فطرت بر علیه خود  
چنین گواهی می دهد ولی این گروه اشرار (میرزا یحیی و طرفدارانش) نمی فهمند .سوگند  
به خدا فطرتم افتخار می کند که نسبتی با ما دارد و ما همیشه از او بی نیاز بوده ایم زیرا که  
او وهر چیز دیگر را به فرمان خود آفریده ایم و این را جز منکر و کفار، کسی انکار نمی کند .  
براستی منظور حسینعلی از این گفته ها و امثال آن چیست؟

۶- میرزا حسینعلی بهاء در یادداشتی به مناسبت روز تولد خود می نویسد :امروز روزی  
است که در آن زاده شد کسی که نه زاده و نه زاده شده است .همه می دانند که جمله لم یلد  
و لم یولد جمله ایست که خداوند در سوره توحید در وصف خود فرموده است و اینجا میرزا

حسینعلی عین این گفته را در مورد خود به کار برده است با این تفاوت که چون بی سواد بوده تناقض گویی کرده است. می گوید امروز روزی است که زاده شد در آن نه کسی زاده و نه زاده شده است. اگر کسی صفتش این است که زاده نشده پس چگونه امروز زاده شده است؟

۷- عباس افندی پسر میرزا حسینعلی بهاء در جلد اول کتاب مکاتیب ص ۲۵۴ این شعر را آورده و آنرا از سروده های پدرش میرزا حسینعلی ذکر می کند: همه خدایان از رشحات فرمانم به خدائی رسیدند، همه پروردگاران از لبریزی حکمم پروردگار شدند .

۸- میرزا حسینعلی در کتاب مبین ص ۲۸۶ می نویسد لا اله الا انا المسجون الفرید ترجمه خدایی جز من زندانی یگانه و تنها نیست. در اینجا در کلمه لا اله الا الله تصرف کرده است و کلمه الله را برداشته و جای آن انا می گذارد و می گوید جز من خدایی نسبت البته توجه هم دارید که خدا در زندان است و گرفتار دست دشمنان است .

اینها گوشه هایی است از ادعاهای خدائی باب وعبیر و عنوانی بها را مطرح می کنند. اگر طرفشان مسیحی باشد می گویند رجعت مسیح است و اگر مسلمان شیعه است می گویند رجعت حسینی است و اگر تحصیلکرده است می گویند او نابغه عصر و حکیم و فیلسوف است و اگر از علاقمندان عرفا و صوفیه است می گویند قطب و مرشدی است از همه مرشدان مهمتر. تا اینکه وقتی محرم اسرار شد می فهمد که ادعای حقیقی میرزا حسینعلی ادعای خدایی است و عقیده بهائیان این است که بهاء خالق آسمان و زمین، مرسل رسل و منزل کتب است و اوست که در کوه طور با حضرت موسی سخن گفته است .

قیامت از نظر باب و بهاء

باب در کتاب بیان می گوید: قیامت عبارت است از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان به هر اسم تا زمان غروب آن. مثلا از روز بعثت عیسی تا روز عروج قیامت موسی بود و از روز بعثت رسول الله تا روز عروج او قیامت عیسی و از روز ظهور شجره بیان (یعنی علیمحمد باب) تا زمان غروب او، قیامت رسول الله است هر کس که بر شریعت قرآن ناجی است تا قیامت یعنی ساعت دو و یازده دقیقه گذشته از غروب روز چهارم ماه جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ هجری که ساعت اظهار امر نقطه بیان بوده است روز قیامت آمد و رفت و ناهلان



خبردار نشدند. بهشت عبارتست از نفی یعنی عدم ایمان به نقطه ظهور و انکار او و مراد از برزخ، فاصله بین دو ظهور است .

باب منکر قیامت و بعثت به معنایی است که در قرآن صراحتاً می گوید: کسی که از قبر برانگیخته نمی شود و کسی از جهان پس از مرگ اطلاعی ندارد او همه آیات قیامت و بهشت و دوزخ و مانند آن را به آمدن پیامبر بعدی و قبول کردن و یا نپذیرفتن دعوت او و امثال آن تاویل می کند او می گوید: منظور از بعثت برانگیخته شدن مردگان این است که مثلاً من می گویم ملا حسین بشرویه ای (همان علی ابن ابی طالب است) علی بن ابی طالب مبعوث می شود. یا می گویم فلان کس (مثلاً ابوذری) به من ایمان آورده این (مثلاً ملا محمد علی بارفروشی) ابوذری می شود. اگر گفتم این فنجان که پیش من است همان فنجان یا استکانی است که پیش پیامبر بوده این فنجان همان استکان می شود. گاهی هم در همان کتاب می گوید: مقصود از بهشت منم و درهای بهشت آنهایی هستند که به من ایمان آورده اند منظور از نعمت های بهشتی احکامی است که من آورده ام مثلاً فلان چیز برای شما حلال و جایز است چون اگر من می گفتم حرام و ممنوع است آن چیز بر شما حرام می شد و شما نمی توانستید از آن استفاده کنید پس اینکه من گفتم حلال است و شما می توانید استفاده کنید این نعمتی است که از طرف من به شما رسیده است .

چنین سخنان جسوارنه و گستاخانه ای درباره ارزش ها و مفاهیم دینی و تطبیق آن بر خود، چیزی جز خودخواهی و سبک انگاری دین نیست دین با چارچوب مشخصی که دارد هر تفسیری را بر نمی تابد و اگر غیر از این باشد دیگر دین نخواهد بود بلکه آن مجموعه خودخواهیهای اشخاص خواهد شد که دین را ملعبه خویش قرار می دهند. در اینجا نمونه هایی از کلمات باب و بهاء را درباره قیامت مرور می کنیم تا شاهی بر کج رویهای این گروه باشد :

باب در کتاب بیان، باب شانزدهم واحد دوم می گوید: تاکنون جز مظاهر خداوند، کسی معنای بهشت و دوزخ و جنت و نار را نفهمیده و حقیقت بهشت این است که در علم خدا هیچ جنتی بزرگتر از این نیست که خداوند ظهور فرماید با آمدن پیامبران. چنانکه انبیا د رهر دوره جنت آن دوره بوده اند تا نوبت رسید به پیغمبر اکرم. در دوره قرآن جنتی بزرگتر از

پیامبر اکرم و پس از او امیرالمومنین (ع) و پس از او از ائمه اطهار تا برسد به حرف میم (منظور حضرت مهدی عج) است که نام ایشان محمد است نبوده و نیستند. بعد که دوره بیان آغاز شد و این دوره در حقیقت همان آخرت دوره فرقان (قرآن) است جنتی در علم خدا بزرگتر از نقطه بیان یعنی علیمحمد باب نیست و چون در دوره بعد من یظهره الله ظهور نماید که آخرت همان نقطه بیان است جنتی عظیم تر از من یظهره الله نخواهد بود خداوند از برای هر جنتی که ظهور به پیغمبر است نوزده باب قرار داده چنانچه در دوره بیان، حروف حی ۱۸ نفرند (منظور این است که از نظر حساب ابجدی، کلمه حی معادل ۱۸ در می آید که مراد باب ۱۸ نفر از شیخیه هستند که در زمان حیات باب به او گرویدند). با خود نقطه بیان می شوند ۱۹ نفر. در دوره قرآن پوشیدن حریر برای مردها حرام است ولی در دوره بیان حلال شده این نعمت و عطیه این جنت است... و اگر کسی در جنت است همه تملکات و متعلقات او هم در جنت است زیرا جنت امرش این است که منسوب الی الا الله باشد و اگر چیزی منسوب به مومن شد منتسب الی الله است چنانچه این حجره تاریک من است که در و پنجره هم ندارد چون منسوب به من است از اعلیٰ غرف رضوان است و همه ذرات او می گویند انی انا الله لا اله الا انا رب کل شیء و آن حجراتی که دشمنان من ساکنند از مراحل جهنم است هر چند کاخ رفیع باشد.

این سخنان فردی که هیچ دلیلی بر ادعای خود ندارد، چیزی جز هذیان گوئی تلقی نمی شود در یک آن ادعای نبوت و قانونگذاری، خلق بهشت و جهنم و انتساب خود و طرفداران به بهشت و مخالفان به جهنم چیزی جز یک خودخواهی جاهلانه می تواند قلمداد شود؟ میرزا حسینعلی بها نیز درباره قیامت چیزی به گفته های باب اضافه نکرده است و همان حرفهای باب را قبول دارد او در کتاب بدیع ص ۳۳۸ مدعای باب را درباره قیامت تکرار می کند و آیات بهشت و جهنم را بر آمدن خود و طرفدارانش تفسیر می کند. اما در اینجا تناقضی آشکار به چشم می خورد، زیرا بنا بر ادعای باب قیامت پیامبر اکرم با ظهور او آغاز شده بود پس باید قیامت باب هم با ظهور بها آغاز می شد و باید بگوید او قیامت بابیان را برپا کرده است چون قیامت مسلمانان و قرآن و پیامبر آنان به ادعای او با آمدن علیمحمد باب برپا شده و گذشته و تمام شده است و دیگر معنا ندارد آیات قرآن که درباره قیامت و علائم آن نازل

شده بر میرزا حسینعلی تطبیق شود. مسئله دیگری که در اینجا لازم است به آن پردازیم این است که اگر باب و بهاء به استناد به ظاهر به آیات قرآنی می خواهند قیامت را بر خود تطبیق دهند باید چاره ای در تفسیر همه نشانه های قیامت می کردند. از نظر قرآن در قیامت :

۱- به اعمال همه افراد رسیدگی می شود و از کوچکترین اعمال آنها سؤال می شود (سوره زلزله ۵ و ۶)

۲- به هنگام برپا شدن قیامت، ستارگان و خورشید فرو افتد (سوره تکویر ۱ و ۲)

۳- روز وحشتناک و بزرگی که همه کره زمین را زیر و رو می کند و کوهها را مانند پنبه زده شده و آب روان می کند (قارعه ۳ و ۴ و ۵)

۴- مردگان زنده می شوند و از قبر بیرون می آیند (انفطار ۴) و خلق اولین و آخرین گرد هم جمع می شوند (یس ۵۳)

۵- انسانهای نیکوکار در قیامت پاداش خود را می گیرند و از نعمت های خداوند برخوردار می شوند و به بهشت جایی که قصر، حور العین درختان و میوه های تمام نشدنی دارد و نهر شیر درباغ های آن جاری است وارد (سوره محمد ۱۵)

۶- در قیامت، کافران و مشرکان و بدکاران نیز به سزای اعمال خود می رسند و به جهنم جایی که آتش بسیار گرم و سوزان دارد و اهل آن به انواع عذابها دچارند وارد می شوند (سوره فاطر ۳۶)

۷- آسمان و زمین به آسمان و زمینی غیر از این تبدیل می شوند (سوره ابراهیم ۴۸)

اینها فقط نمونه کوچکی از آیات و نشانه هایی است که برای قیامت در قرآن کریم ذکر شد و علاوه بر آنها آیه و علامت های دیگر هم آمده است و چگونه می توان با وجود این آیات، گفته های باب و بهاء را در مورد برپا شدن قیامت و ظاهر شدن تمامی نشانه های آن قبول کرد. چگونه میتوان با نادیده گرفتن ظواهر الفاظ، تفسیری از جانب خود بر بعضی از آیات تحمیل کرد و مجموعه آنها را نادیده گرفت. بر فرض قبول بعضی از این تاویلات، چگونه همه آیات مربوط به قیامت بر پندارهای باب و بهاء قابل صدقند؟ پس آنچه مسلم است سخن از یک رای و تفسیر درباره آیات قرآنی نیست بلکه سخن از نسبت و افترا به قرآن و به طور اعم دین

است سخن از پیدایش گروهی لابیالی است که عده ای جاهل را به سوی خود می خوانند .  
نوبت در کلمات باب و بهاء

باب و میرزا حسینعلی بهاء ادعای پیامبری و دریافت وحی نیز داشتند برای اینکه باب و بهاء  
در مورد مسئله نبوت و همچنین ادعای پیامبری آنها بیشتر روشن شود نمونه ای از گفته های  
آنان را مرور می کنیم .

۱- در بیان فارسی، واحد دوم باب اول می گوید: خداوند عالم عز شانه در هر دوره به آنچه  
اعلی علو اهل آن دوره است تفاخر می نماید، حجت رانازل می فرماید چنانچه در زمان نزول  
قرآن، افتخار کل به فصاحت کلام بود از این جهت خداوند قرآن را به اعلی علو فصاحت نازل  
فرمود و او را معجزه رسول الله قرار داد ... و شبیهه نیست که در دوره نقطه بیان (یعنی زمان  
علیمحمد باب) افتخار اولوالباب به علم توحید و دقائق معرفت و شئون ممتنعه نزد اهل  
ولایت بود از این جهت خداوند عالم حجت او را مثل حجت رسول خدا در نفس آیات قرار  
داده است .

باب مدعی است همانطور که معجزه پیامبر اسلام از سنخ کلام و لفظ است معجزه او هم از  
این مقوله است و همین کتاب بیان و آیاتی که در اینجا نمونه ای از آن را دیدیم معجزه  
اوست .

۲- میرزا حسینعلی در کتاب اقدس ص ۱۴۹ می گوید: ای گروه بیان مرا با شمشیرهای  
اعتراض نکشید سوگند به خدا خوابیده بودم که دست اراده خداوند رحمان شما بیدارم کرد و  
امر نمود که میان و آسمان و زمین ندا کنم . این از پیش خودم نیست اگر شما بدانید .

۳- میرزا حسینعلی در کتاب اقدس ص ۱۶۱ می نویسد ای گروه بیان اگر اختیار این کار در  
دست خودم بود هیچگاه خود را ظاهر و آشکار نمی کردم . بترسید از خدا و اعتراض نکنید به  
کسی که از جانب خداوند با ادله و براهینی که شما از پیامبران دیگر دارید آمده است و من  
نشسته بودم خدای توانای شما مرا بیادداشت و من ساکت بودم او مرا به فرمان محکم و  
متینش به سخن آورده و خوابیده بودم بیدارم ساخت و نازل کرد بر من از آیات چنانکه هر  
شمرنده توانا از شمردن آن ناتوان است بگو آیاتی را که از قلم من نازل گشته و آیاتی را که در  
پیش خودتان هست بخوانید و انصاف دهید و از تجاوز کاران نباشید .

کاملاً روشن است که میرزا حسینعلی باب با انتساب خودش به خداوند و ادعای عرشی و ملکوتی شدن، ادعای پیامبری دارد و می گوید آنقدر بر من آیات نازل شده که از اندازه بیرون است .

سوال مهمی که در رابطه با این موضوع مطرح است خاتمیت است . بر اساس آیه صریح قرآن<sup>۱</sup> و همچنین روایات مختلفی که مشهورترین آنها (حدیث منزلت) است دین اسلام و حضرت محمد (ص) آخرین دین و پیامبر الهی خواهد بود .

حدیث منزلت :

بر اساس حدیث منزلت، پیامبر اکرم (ص) به امیر المومنین (ع) فرمودند: نسبت تو به من مانند هارون به موسی است جز اینکه بعد از من پیامبری نیست . این حدیث در منابع شیعی در کتاب غایه المرام سید هاشم بحرانی از ص ۱۲۶ تا ص ۱۵۲ و همچنین در جلد نهم از بحار الانوار مرحوم مجلسی از ص ۲۳۷ تا ۲۴۳ به سندهای مختلف و به همین مضمون آمده است . در منابع اهل سنت هم در مسند احمد بن حنبل، صحیح بخاری، صحیح مسلم، صحیح ابی داوود، صحیح ترمذی و غیر آنها آمده است . ابن ابی الحدید که از علما و مورخین اهل سنت است می گوید: بر نقل این حدیث تمام فرق اسلام اجماع و اتفاق دارند . روایات بسیار زیاد دیگری در منابع اهل سنت و شیعه نقل شده که تمامی آنها دلالت دارند بر اینکه بعد از شریعت پیامبر اسلام پیامبر تازه ای از طرف خداوند فرستاده نخواهد شد . ما برای رعایت اختصار از ذکر این احادیث در اینجا معذوریم ولی برای نمونه آدرس برخی از آنها را برای افرادی که علاقمند مطالعه و تحقیق بیشتر هستند ذکر می کنیم .

اکنون سوال این است که با توجه به آیات قرآن و این همه روایاتی که صریحاً بیان می کنند دین اسلام و پیامبر اکرم (ص) آخرین دین و پیامبر الهی هستند چگونه ادعای پیامبری باب و بها و آوردن آئین تازه بوسیله آنها می تواند بااستناد به دین اسلام صحیح باشد؟

۲- علاوه بر اشکال خاتمیت که هم بر باب و هم بر بها وارد است اشکال دیگری به خصوص بر بهاء وارد است و آن اینکه باب در موارد متعددی در کتاب بیان تصریح می کند که دین او به عدد حروف کلمه مستغاث یعنی تا ۲۰۰۱ پایدار خواهد بود و هر کس تا قبل از تمام شدن این مدت بیاید و ادعای پیامبری کرد (باب در سال ۱۲۶۰ ادعای پیامبری نمود و در سال ۱۲۶۶ از

دنیا رفت و میرزا حسینعلی بها در سال ۱۲۶۹ ادعای پیامبری کرد) و به همین دلیل مکه ادعای پیامبری او با گفته باب تطبیق نداشت عده ای از بابیان با او مخالفت کردند و از او روی گرداندند چنانچه در همین عباراتی که اخیراً از کتاب اقدس میرزا حسینعلی نقل کردیم ملاحظه کردید که میرزا گروه بیان (یعنی بابیان) را مخاطب قرار داده که از دعوت او اعتراض نکنند اما میرزا حسینعلی خود از اطاعت باب و جانشینی میرزا یحیی صبح ازل سرپیچی کرد و بنای مخالفت با او را گذاشت و بدین ترتیب بنا به عقیده خود بابیان و بهائیان که جهنم را چیزی جز انکار دعوت پیامبر بعدی نمی دانند، به جهنم نفی و انکار وارد شدند .

۳- همانطور که قبلاً اشاره کردیم باب وبها معجزه خود را در آیات نازل بر خود می دانند و مدعی هستند که اگر جن و انس جمع شوند وبخواهند نظیر این آیات را بیاورند نمی توانند . ما تا اینجا نمونه هایی از این آیات معجزه آسا را از کتابهای مختلف باب و بهاء مانند بیان و اقدس، اشراقات و بدیع ذکر کردیم . در اینجا نیز چند نمونه دیگر از این آیات توجه می کنیم و شما خود قضاوت کنید که آیا این آیات از طرف خداوند نازل شده و در حد معجزه ای است که کسی نتواند نظیر آنها را بیاورد یا نه .

نمونه ای از آیات کتاب بیان عربی : انا قد جعلناک جلالاً جلیلاً للجالین ... انا قد جعلناک نور انور انا للناورین - انا قد جعلناک تماماً تمیماً التامتین - قل انا قد جعلناک حبتاً حبیباً للحابین - قل انا قد جعلناک بطشانا للباشطین

نمونه ای از آیات فارسی بها : از باغ الهی، با سدره ناری آن تازه غلام آمد های های جذب الهی، هذا خلع یردانی - هذا قمص ربانی، با کوثر روحانی، با ابحر حیوانی، آن رب انم آمد، های های هذا عذب سبحانی، هذا لطف رحمانی هذا طرز عذبانى از مصر عمائی، آن یوسف شیرازی با عشوه و ناز آمد . های های هذا وجه از لانی، هذا طلع نورانی، هذا بدع قدمانی، (البته در راه نزول، آیات عربی و فارسی مخلوط شده است)

نمونه های دیگر از آیات باب (از الواح باب ) بسم الله البهی الابهی الحمد لله قد اظهر ذاتیات الحمدانیات با طراز طرازانیه و اشراق الکونینات باشراق شوراق شراقیه و الاح الذاتیات الباز حیات بطوالع رقایع منابع مجد قدس متناعیه .

ملاحظه می فرمایید که این آیات چه از نظر لفظ، چه از نظر مفهوم و محتوا و همچنین جنبه

های دیگر واقعا چگونه می توانند معجزه باشند و جن و انس از آوردن مثل آن عاجز .  
۴- مسئله دیگر درباره پیامبری باب و بها این است که بابیان و بهائیان معتقدند این دو پیامبر امی بودند و درس نخوانده بودند و علوم آنها لدنی و از جانب خداوند بوده است و البته خود باب و بها هم همین ادعا را داشته اند . چنانکه باب در لوح سلطان که برای ناصر الدین شاه نوشته می گوید : من آنچه از علوم نزد مردم است نخوانده ام و در هیچ مدرسه ای داخل نشده ام درحالی که همان طور که در بخش مرور اجمالی بر تاریخ باب و بها گفتیم درس خواندن باب و بها و معلم و استاد دین آنها قطعی و مسلم است . باب در جایی می نویسد : ای معلم مرا نزن . البته در اینکه آنها به درجه علمی معتنا بهی دست نیافتند نیز تردیدی نیست و همیشه در طول تاریخ کمی علم و ژست عالمانه علت اصلی انحراف و دوری از حقیقت شده است .

دلایل حقانیت باب و بهاء  
ادله باب و بهاء بر ادعای خویش  
استدلال به آیان قرآن  
استدلال به روایات  
ویژگیهای حضرت مهدی(عج)  
دلیل تقریر  
معجزه

ادله باب و بهاء بر ادعای خویش

بدیهی است هر کس در هر زمینه ای ادعایی داشته باشد باید برای درستی ادعای خود دلیل اقامه کند. باب و بهاء هم از این قاعده مستثنی نیستند و باید برای اثبات ادعاهای خود دلیل داشته باشند. همانطور که قبلاً گفتیم علیمحمد باب ادعاهای مختلفی کرده که از ذکریت و بابیت شروع می شود و تا نوبت و مهدویت و حتی خدایی و الوهیت ادامه می یابد. از میان همه ادعاها باب دو ادعای مهدویت و پیامبری او از سایر ادعاهایش روشن تر است و قطعی است که میرزا حسینعلی بهاء هم کمترین ادعایش پیامبری و آوردن شریعت جدید و مستقل است.

برای اثبات این ادعا هم از ناحیه خود باب و بهاء و هم از طرف مبلغین ممتاز و درجه اول آنها مثل میرزا ابوالفضل گلپایگانی دلائلی ارائه شده است و خود بهائیان معترفند بهترین کتاب استدلالی که در زمینه اثبات مهدویت باب و پیامبری باب و بهاء نوشته شده کتاب میرزا ابوالفضل گلپایگانی به نام فرائد است. به همین دلیل ما برای بررسی استدلالهای بابیان و بهائیان به گفته های گلپایگانی در فرائد نظر می کنیم و به نقد و بررسی آنها می پردازیم. البته لازم به ذکر است چون بنای ما در این نوشتار بر اختصار است نمی توانیم همه استدلالهای گلپایگانی را مطرح کنیم ولی به ذکر پاره ای از مهمترین دلایل می پردازیم و علاقمندان می توانند به کتب مفصلی که در این باره نوشته شده است مراجعه کنند.

گلپایگانی در مجموع برای اثبات صحت ادعاهای باب و بهاء به چهار دلیل استدلال کرده



است، این دلایل عبارتند از :

۱- آیات قرآن ۲- روایات اسلامی ۳- دلیل تقریر ۴- دلیل معجزه

استدلال به آیات قرآن

۱- هل ينظرون الا ان ياتيهم الله في ظل من المقام و الملائكة (بقره ۲۱۰) ترجمه: آیا انتظار آنان جز این است که خدا و ملائکه سوار بر پاره های ابر سفید بسوی آنان بیایند .

گلیپایگانی در استدلال به این آیه می گوید: معنی این آیه این است که مردم انتظار نمی کشند مگر این را که خداوند با ملائکه بر روی پاره های ابر بیاید و چون آمدن خداوند محال است لابد مقصود از آیه آمدن مظاهر خداست و مظاهر خدا جز علیمحمد باب و میرزا حسینعلی بها کس دیگر نیست .

پاسخ ما: به مسلمانی گفتند چرا نماز نمی خوانی مگر قرآن و احکام شرع را قبول نداری؟ گفت چرا قبول دارم و اتفاقا اینکه نماز نمی خوانم به دلیل آیه قرآن است چون در قرآن خداوند فرموده: لا تقربوا الصلوه (نساء ۴۳) به نماز نزدیک نشوید. البته راست می گفت و واقعا چنین آیه ای و چنین جمله ای در قرآن وجود داشت ولی اشکال سخن او در این بود که فقط یک قسمت از آیه را گرفته بود و به قبل و بعد آن و همچنین شان نزول آیه توجه نداشت. آیه به این صورت است که یا ایها الذین امنوا لاتقربوا الصلوه و انتم سکاری. یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید در حالی که مست هستید به نماز نزدیک نشوید. البته این آیه در زمانی نازل شد که هنوز حکم ابدی شرابخواری نازل نشده بود. لذا بعضی از مسلمانها در حالی که مست بودند مشغول نماز می شدند. این ایه نازل شد که در حال مستی نماز نخوانید اما سالهای بعد خوردن شراب به کلی حرام و ممنوع شد .

غرض ما از ذکر این تمثیل این بود که بیان کنیم بسیاری از استدلالهای بابیان و بهائیان به آیات قرآن و روایات شبیه همین استدلال است. در این آیه هم که گلیپایگانی به آن استدلال کرده، مسئله به همین ترتیب است. آیه مذکور در مقام سرزنش و توبیخ کسانی است که با دیدن نشانه های حق و معجزات پیامبران در دشمنی و لجاجت وانکار خود اصرار می ورزیدند و هر چه بر وضوح حق و صدق ادعای پیامبران افزوده می شد آنها نیز در انکار خود بیشتر پافشاری می کردند و درخواست معجزات و دلایل تازه می کردند که برخی از آنها نیز اموری

غیرممکن و نامعقول بود مانند اینکه از موسی درخواست کردند که خدا را به آنها نشان دهد بطوری که بتوانند با همین چشم ظاهری خدا را ببینند. در این آیه هم می فرماید اینها با وجود این همه آیات و دلایل و معجزات روشن ایمان نمی آورند و همچنان بر انکار خود پافشاری می کنند و لابد منتظرند خداوند خودش سوار بر پاره های ابرهای سفید به همراه ملائکه با جلال و جبروت برای هدایت و ایمان این گروه بیاید که البته این کار هم که نشدنی و غیر ممکن است .

اکنون با توجه به این مطلب این آیه چه ارتباطی به مدعی گلپایگانی دارد که می گوید معنی این آیه بشارت آمدن باب و بها است در حقیقت میرزا ابوالفضل برای اثبات ادعای پیامبری تمسک به ادعای دیگری کرده است نه تمسک به دلیل، یعنی از او پرسیده شد چرا باب و بها پیامبرند او می گوید به دلیل اینکه آنها مصداق این آیه اند و مصداق آیه بودن خود ادعای دومی است نه دلیل بر ادعای اول .

۲- و استمع یوم یناد المنادین مکان یوم قریب یوم یسمعونا لصیحه بالحق یوم الخروج ( ق ۴۱ ) ترجمه : گوش کن در روزی که ندادهنده از مکان نزدیکی ندا می کند . روزی که فریاد را می شنود به حق . آن روز روز خروج است .

گلپایگانی می گوید : معنی این آیه این است که گوش دار روزی را که منادی ندا خواهد فرمود از مکانی نزدیک یعنی به بلاد عربی که محل نزول همین آیه مبارکه است در روزی که می شنوند صیحه را به حق . آن روز روز خروج است و مفسرین از اهل تسنن و اهل تشیع متفقا در تفسیر این آیه فرموده اند که ندای الهی از صخره بیت المقدس بلند می شود یعنی از جبل کرم که در توارت به جبل مقدس و جبل مقدس و جبل الله از آن تعبیر شده است . گلپایگانی می خواهد از این آیه حقانیت میرزا حسینعلی بهاء و ادعای او را اثبات کند .

پاسخ : این ادعای گلپایگانی که مفسرین اهل سنت و شیعه همه گفته اند که مراد از مکان قریب این است که ندای الهی از صخره بیت المقدس بلند میشود اصلا واقعیت ندارد و در هیچ تفسیری چنین مطلبی نیامده است . اکثر مفسرین در تفسیر این آیه گفته اند مراد از مکان قریب، مکان خاصی نیست بلکه این کلمه کنایه است از اینکه صدای منادی مذکور در آیه بر هیچکس مخفی نخواهد ماند و همه، آن را خواهند شنید به طوری که هر کس در هر کجا که

باشد می پندارد که این صدا از همان نزدیکی می آید. امام فخر رازی از مفسرین بزرگ و معروف اهل سنت از افرادی است که در تفسیر کبیر همین رای را انتخاب کرده است. عده ای دیگر هم از مفسرین گفته اند مراد از ندا و صیحه مذکور در این آیه صدایی از جانب آسمان است که قبل از ظهور مهدی موعود واقع می شود و نام آن حضرت و پدرش را فریاد می کند. ثانیاً: بر فرض که ما از میان قول و نظرها ده ها مفسر قرآن قول نفری را انتخاب کنیم که می گوید مراد از مکان قریب، صخره بیت المقدس است و یا بالاتر بر فرض که همه مفسرین واقعا گفتند مراد از مکان قریب صخره بیت المقدس است که این مطلب چه ربطی به کرمل و شهر عکا که مدعی گلپایگانی است دارد؟ صخره بیت المقدس سنگ معروف بزرگی است در مسجد بیت المقدس در شهر قدس که مردم به دیدن آن می روند و ما نمی دانیم گلپایگانی این صخره را تبدیل به کوه کرده است و آن را هم از شهر قدس به شهر عکا برده است.

۳- یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق (نور ۲۵)

قبل از بیان استدلال گلپایگانی لازم است متذکر شویم که عقیده بابیها و بهائیان این است که مهدی موعودی که در روایات وعده آمدن او داده شده است دارای دین مستقل و جدید و کتاب و سنت جدیدی غیر از قرآن و اسلام است و به همین دلیل هم ادعای مهدویت و ادعای پیامبری باب را دو ادعا نمی دانند. چون می گویند مهدی در واقع یک پیامبر جدید است و ما در بررسی استدلال گلپایگانی به روایات، این مسئله را بررسی خواهیم کرد. گلپایگانی می خواهد با این آیه این مطلب را اثبات کند که به آمدن مهدی موعود خداوند دین و شریعت جدیدی خواهد فرستاد و آن مهدی موعود غیر از علیمحمد باب نیست، او در ص ۲۸۲ کتاب فرائد می نویسد ((و این جمله صریح است بر اینکه چنین ظهور عظیمی، مقام او مقام نیابت و خلافت و امامت نیست بل ظهور کلی است و مقام شاریعت و سلطنت الهیه و با اینکه در مقام بیان موعود، همین آیات و القب عظیمه کافی بود معذالک از ربای اعلام و تنفیض بر اینکه در این یوم عظیم دیانت متجدد خواهد شد و شریعت جدیدی ظهور خواهد نمود. این آیه مبارکه نزول یافت که می فرماید یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق یعنی در آن روز حق جلاله دین حق را وافیا (یعنی به طور تمام و کمال) به خلق عنایت خواهد کرد و این در غایت وضوح است که مقصود از این دین که در آیه کریمه وعده فرموده است که به خلق عنایت فرماید دین اسلام

نیست زیرا که دین اسلام در ظهور حضرت رسول (ص) وافیا نازل شد و آن حضرت کاملا به خلق ابلاغ فرمود بل مقصود شریعت جدید است ))

پاسخ: اینجا نیز از مواردی است که اگر این آیه به همراه دو آیه قبلش دیده می شود معلوم می شود که معنای آیه آن طور که گلیایگانی می گوید نیست این آیه و دو آیه قبل از آن این گونه است: ان الذین یرمون المحسنات الغافلات المومنات لعنوا فی الدینا والاخره و لهم عذاب عظیم . یوم تشهد علیهم السنتمهم و ایدیههم و ارجلهم بما کانوا یعلمون . یومئذ یوفیههم الله دینهم الحق و یعلمون ان الله هو الحق المبین .

ترجمه: کسانی که به زنان با ایمان پاکدامن بی اطلاع ( از فحشا) نسبت زنا می دهند در دنیا و آخرت ملعون (و محروم) از رحمت حق بوده و برای آنان عذابی بزرگ است . روزی که زبان و دستها و پاهای آنان بر ضد ایشان به آنچه انجام داده اند گواهی دهد . در آن روز مکافات و جزای آنان را که بر اساس حق است به طور کامل خواهد داد و آنان میدانند که همانا خداوند حق آشکار است .

اشکال استدلال گلیایگانی اینست که کلمه دین در این آیه را معنی کیش و آئین گرفته است . در حالی که کلمه دین از نظر لغت معنای مختلفی دارد که یکی از آنها هم به معنی جزا و پاداش است در سوره حمد در آیه (مالک یوم الدین) به همین معنا به کار رفته است یعنی خداوند صاحب اختیار روز جزا و پاداش (قیامت) است . اکنون در مورد آیه مورد بحث اگر به دو آیه قبلی توجه شود کاملا واضح است که معنایی که با اینجا مناسبت دارد همان معنای جزا و پاداش و دین به معنی آئین و کیش هیچ تناسبی ندارد . پیام این آیه این است که اگر کسی نسبت خلاف به همسر خود بدهد و نتواند اثبات کند خداوند جزای او را خواهد داد .

۴- و لو تقولو علینا بعض الاقاویل لاخذ نامنه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنہ حاجزین و انه تذکر للمتقین (حاقه ۴۱ تا ۴۵)

ترجمه: و اگر به دروغ برخی سخنان بی پایه و اساس را به ما می بست حتما او را با دست قدرت خود می گرفتیم سپس رگ حیاتش را قطع می کردیم و هیچ یک از شما قادر به دفاع از او نبودید و این قرآن حقیقتا موجب پرهیزکاران است .

گلیایگانی در استدلال به این آیه می گوید: مقصود این است که اگر نفسی کلامی را به ما

ببندد به یمین قدرت او را اخذ می فرمائیم و رگ حیات او را قطع می نمائیم و احدی از شما مانع نتواند شد. این آیه صریح است بر اینکه هرگز خداوند مهلت نخواهد داد نفسی را که کلامی کذب به او نسبت دهد و کتابی را که خود تصنیف نموده باشد نام او را وحی آسمانی نهد و آیات الهیه را بخواند و باب مدت هفت سال و بهاء مدت چهل سال کتابهایی نوشتند و الواح صادر کردند و صریحا می گفتند که اینها کلمات خداست و به غیر اذن او تکلم نمی کنیم پس معلوم می شود گفته های اینان بر حق بوده است .

رجوع به آیه های قبل کاملا روشن می شود که مقصود این آیه شخص وجود پیامبر اسلام است نه هرکسی که مطالبی را به دروغ به خدا نسبت دهد و ادعای پیامبری و مهدویت و مقام نبوت کند، زیرا ابتدا می گوید این قرآن از طرف خداوند بر پیامبر بزرگواری که نه شاعر است و نه کاهل نازل شده است بعد به این آیات می رسد و می فرماید اگر او سخن بی پایه و اساسی را به ما نسبت دهد و گفتاری را از پیش خود درست کرده و به ما ببندد . ما تمام قدرت او را می گیریم و سپس رگ حیاتش را قطع می کنیم و هیچیک از شماها هم نمی توانید از او دفاع کنید و مانع این کار بشوید . بنابراین آیه مانند بعضی از آیات دیگر قرآن مربوط به پیامبر اکرم (ص) است و شامل دیگران نمی شود . قرآن درباره دیگران می گوید ما آنهایی را که به خدا افترا ببندند و شرکت بورزند تا روزی که در آن چشمها به عبرت وحسرت بنگرند مهلت می دهیم<sup>1</sup> و نباید بپندارند که این مهلت به سود آنهاست و بر اساس این آیه نه فقط باب و بها و میرزا یحیی و ده ها مرد دیگر که به دروغ ادعای خدایی و پیامبری می کردند مهلت یافتند که صدها ظالم و ستمگر دیگر نیز مهلت یافتند و هیچگاه بقای شخص دلیل بر حقانیت او نمی شود . خداوند در تاریخ ظالمانی چون حجاج بن یوسف ثقفی را هم مهلت داد آیا می توان زنده ماندن او را دلیل بر درستی کار او دانست . دیری است که این فلسفه که پیروز مساوی با حق است و شکست خورده مساوی با باطل است، از هم تنیده است .

استدلال به روایات

برای حقانیت ادعای باب و بهاء به چند روایت نیز استدلال شده است که ما به دلیل رعایت اختصار، بعضی از مهمترین آنها را ذکر می کنیم :

۱- روایاتی که در آنها گفته شده مهدی موعود با امر تازه و کتاب جدید و راه و روش نو و شیوه قضایی جدید قیام می کند. گلپایگانی ضمن ذکر این روایات در ص ۲۹۵ تا ۲۹۷ فرائد می گوید این روایات به روشنی دلالت می کند که مهدی موعود مقام پیامبری خواهد داشت نه اینکه تابع دین و پیامبر دیگری باشد زیرا دارای کتاب نو است که ناسخ قرآن است و دارای سنت و دین جدید که ناسخ سنت پیامبر اسلام و دین آن حضرت است .

پاسخ: گلپایگانی این روایات را از کتاب بحار الانوار مجلسی نقل می کند. درحالی که در همین کتاب مجلسی صدها روایت را نقل می کند که همگی آنها دلالت دارند بر اینکه مهدی موعود و قائم (عج) جز مقام وصایت و خلافت پیغمبر مقام دیگری نخواهد داشت و آن حضرت نیز مانند یازده امام قبل از خود ماموریتش حفظ دین اسلام و ترویج و تبلیغ آن خواهد بود و همانگونه که هیچ یک از آن یازده امام پیشین ادعای پیغمبری نکردند، مهدی موعود هم نخواهد کرد. درهمین روایاتی که گلپایگانی به آنها استدلال کرده همین مطلب ذکر شده و یا مطالبی درباره مهدی موعود گفته شده که به هیچ وجه بر باب و بهاء تطبیق نمی شود و گلپایگانی آنها را چون به ضررش بوده نیاورده است و فقط با آوردن یک کلمه از روایت مانند تضاء جدید و کتاب جدید و امر جدید و مانند آن خواننده را به اشتباه انداخته است. اما مراد از تجدید دین و مانند آن در این روایت و روایات دیگر آمده این است که پس از گذشت زمان و پس از آنکه مردم بسیاری از احکام اسلام را زیر پا گذاشته و یا تغییر داده و تحریف کرده اند، حضرت مهدی اسلام حقیقی و همان اسلامی را که پیامبر اسلام آورده بودند از نو حیات می بخشد و برپا می دارد مردم از آنجا که از اسلام فاصله گرفته اند به گمانشان او دین جدیدی آورده است. بر این مطلب، روایاتی که نام ائمه و به ویژه اوصاف حضرت مهدی را بیان می کند، شهادت می دهد .

۲- از استدلال دیگر گلپایگانی برای حقانیت دعوت باب استدلال به احادیثی است که دلالت بر جوان بودن مهدی موعود در هنگام ظهور دارد. گلپایگانی در این رابطه می گوید: مطابق مضمون این احادیث شریف چون نقطه اولی (یعنی علیمحمد باب عز اسمہ الاعلی) در آغاز شباب و غضاضت غصن، ظهور فرمود ارباب قلوب مرضیه بی درنگ آن حضرت را تکذیب کردند چه قائم را پیر هزارسالخ می پنداشتند نه جوانی بیست و پنج ساله .

پاسخ: همان طور که قبلا نیز تذکر دادیم روش گلپایگانی در بسیاری از این استدلالها این است که فقط قسمتی از روایات را که تا حدودی با ادعای خودش مطابقت دارد می آورد و از ذکر بقیه حدیث خودداری می کند. اگر احادیثی را که درباره حضرت مهدی (ع) وارد شده ملاحظه کنید خواهید دید که همین ائمه ای که فرموده اند حضرت مهدی (ع) در هنگام ظهورش از نظر قیافه ظاهری جوان است همان ائمه هم در احادیث زیادی تصریح کرده اند که آن حضرت در موقع ظهور از نظر سن واقعی، دارای سن زیادی هستند ولی به حسب صورت ظاهری به اراده و قدرت خداوند مانند جوان کمتر از چهل ساله به نظر می رسند.

علاوه بر اینکه در همین احادیث اوصاف دیگری برای مهدی موعود ذکر شده است که یکی از آن اوصاف بر علیمحمد باب صادق نیست. آیا باب فرزند نهم امام حسین (ع) است و یا نه واسطه نسلش به آن حضرت منتهی می شود؟ آیا چنانکه وارد شده حضرت عیسی پشت سر باب نماز می خواند؟ آیا ولادت او مخفی بود؟ آیا عمر باب طولانی بود؟ آیا بیعت هیچ سلطان طاغی بر گردن او نبود یا اینکه به عکس پیوسته از دست حکومت در فشار و فرار بود و در نهایت هم به دست حکومت گرفتار و زندانی و اعدام شد؟ گذشته از این دهها علامت نشانه دیگر برای کیفیت ادعای او و حوادثی که مقارن با ظهور او اتفاق افتاده و مطابقت ندارد که ما در پایان بحث روایات، قسمتی از این علائم و نشانه ها را ذکر خواهیم کرد.

گلپایگانی برای اثبات ادعای باب به این روایت نیز تمسک کرده است: حارث همدانی که از اصحاب مشهور حضرت علی است روایت کرده که آن حضرت فرمود: مهدی چشمانی نافذ و موهایی پیچیده دارد و در گونه آن حضرت خالی است و نقطه شروع ظهورش از مشرق خواهد بود گلپایگانی چند روایت دیگر شبیه این روایت را نیز آورده و به مسئله ظهور حضرت مهدی از مشرق که در این روایات آمده استدلال کرده و می گوید این گونه روایات بر باب و بهاء تطبیق می شود چرا که آنان از ایران و سوریه و عکا که در شرق دنیا قرار دارند ظهور کرده اند.

تمسک به این اوصاف بیشتر به اوهم شبیه است تا استدلال و از سادگی و علایق مردم و جاذبه های جوانی و خودخواهی خود باب بیشتر بهره می برد تا نیروی عقل، علاوه بر آنکه باز هم این گونه روایات ناقص نقل می شود.

### ویژگیهای حضرت مهدی (ع)

در این بخش پاره ای از خصوصیات شخص حضرت مهدی و کیفیت ظهور و حوادثی را که در آن زمان به وقوع خواهد پیوست و در روایات و کتابهای معتبر آمده نقل می کنیم تا ملاحظه کنید که هیچ یک از آنها بر علیمحمد باب و حوادث مقارن ظهور او تطبیق نمی کند .

۱- حضرت مهدی (ع) در سال ۲۵۲ یا ۲۵۶ هجری قمری به دنیا آمده است، درحالیکه تولد باب در سال ۱۲۳۵ هجری قمری است . نام پدر آن حضرت، حسن است در حالی که نام پدر باب رضا است و نام مادر حضرت مهدی نرجس است و نام مادر علیمحمد فاطمه بوده است .

۲- آن حضرت دهمین فرزند حضرت علی (ع) نهمین فرزند امام حسین و فرزند بلافضل امام حسن عسگری است و آن حضرت در زمان حیات پدرش متولد شده و به اعتقاد شیعه حضرت مهدی تا کنون زنده است در زمان حیاتش مدت بسیار طولانی از میان مردم غیاب می شود .

۳- به هنگام ظهور، با کفار و مشرکین وارد جنگ می شود و عده زیادی از آنها را می کشد و با ظهور آن حضرت کره زمین پر از عدل و داد می شود و صلح و آرامش همه جا را فرا می گیرد .

از همه ویژگیها که بگذریم آیا بعد از ظهور باب و میرزا حسینعلی بها جهان را صلح و آرامش فراگرفت و عدل و داد در همه جا گسترده شد؟ یا اینکه از زمان ظهور باب و بهاء به این طرف، آمار ظلم و جنایت در دنیا چندبرابر شده و جنگهای فراوانی صلح و آرامش دنیا را برهم زده که برای نمونه میتوان به دو جنگ بزرگ جهانی اشاره کرد که فقط جنگ جهانی دوم بیش از چهل میلیون کشته بر جای گذاشته است .

### دلیل تقریر

گذشته از آیات و روایات، گلپایگانی برای اثبات ادعای باب و بها و شریعت آنان به دلیل دیگری تمسک جسته که اسم آن را دلیل تقریر گذاشته است . ما برای حفظ امانت عین عبارت او از کتاب فرائد در بیان این دلیل می آوریم : اعلم ایها المجید ایدک و ایانا بالبصاره الکاشفه و الرای السدید که دلیل بر تقریر اکبر دلیلی است که علمای اعلام در تفریق بین حق



و باطل به آن تمسک بسته اند و در کتب مصنفات خود به آن مبسوطا و مفصلا استدلال فرموده اند. و تقریر این دلیل بدین گونه است که اگر نفسی مدعی مقام شاریت نافذ گردد و در عالم باقی ماند این نفوذ و بقا برهان حقیقت باشد چنانکه بر عکس زهوق و عدم نفوذ دلالت بر بطلان زائله غیرباقیه نماید خاصه اگر نفوذ و بقای حق چنانکه عاده الله در ارسال رسل و تشریح شرایع به آن جاری شده است به علوم و معارف کسبیه و یا به عصبیت و معاونت قومیه و یا به مکنات و ثروت ظاهریه و یا به تسلط و عزت دنیویه متعلق و مربوط نباشد و در این صورت حتی بر فلاسفه کهخ تتبع علل نمایند نیز حجت بالغ گردد و بقای آن به صرف اراده غیبیه انتساب یابد...

خصوصا در قرآن مجید تصریحا و تمثیلا در مواضع متعدد این مسئله نازل گشته چنانکه در سوره مبارکه شوری می فرماید و الذین یحاجون فی الله من بعد ما استجب له حجتهم داحضه عند ربهم و علیهم و علیهم غضب و لهم عذاب شدید (سوره شورا آیه ۱۶) ترجمه: کسانی که محاجه و مجادله می نمایند در امر خداوند بعد از آنکه اجابت کرده شد حجت ایشان باطل و زائد است نزد پروردگار و غضب الهی بر ایشان احاطه نماید و عذاب شدید نازل گردد و سوره شوری مکیه است و وقتی نازل شد که اصحاب حضرت رسول جمعی قلیل بودند معذالک می فرماید که پس از آنکه این جمع قبول نمودند و اجابت کردند خدا را بعد از این حجت مجادله باطل باشد و احتجاجشان سبب نزول خشم خداوند گردد. و سبب همین است که بر هر عاقل متفلسف اگر اندکی تأمل نماید واضح می شود که جز خداوند تبارک و تعالی احدی قادر بر انفاذ و ابقای شریعت نباشد و قاهریت و احاطه قدرت الهیه مانع است که شریعت باطله کاذبه باقی ماند... (فرائد)

آنچه گلپایگانی می خواهد در بیان دلیل تقریر بگوید به طور خلاصه این است که اگر ۱- کسی ادعای پیامبری و آوردن شریعتی از طرف خدا کرد و ۲- این دعوت او در میان مردم نفوذ پیدا کرد و مردم به او روی آورده و گرویدند ۳- و این شریعت باقی ماند و محو مضمحل نشد دلیل بر آنست که صاحب آن ادعا راست می گوید و او واقعا پیامبر است و آنچه می گوید از جانب خداست.

پاسخ این است که اولاً بابیت و بهائیت نفوذی در میان مردم پیدا نکرده است و غیر از گروه

بسیار کمی، کسی ادعای آنها را نپذیرفته است. الان که حدود دویست سال از ادعای باب و بهاء گذشته است تعداد بهائیان در سراسر دنیا جمع کنیم آنقدر عددشان ناچیز است که اصلاً به حساب نمی آیند. البته تبلیغات و امرهای یکسویه هیچگاه نمی تواند دلیل اصلاً نمی تواند دلیل معتبری بر فراگیری آن طرز فکر باشد و ثانیاً بر فرض هم که بهائیت در میان مردم و ملت ها نفوذ کرده باشد آیا صرف نفوذ دلیل حقانیت بهائیت می شود؟ چگونه میتوان اجماع عده ای را بر مسئله ای دلیل بر واقعیت و حقانیت آن دسته و مدعیان آنها دانست؟ آیا هر فرقه و گروه دینی و شبه دینی نمی تواند چنی ادعایی داشته باشد؟

امروز مهدی سودانی همان ادعایی را که باب و بهاء کرده اند در سودان مدعی آن است و طرفدارانی را هم پیدا کرده است که به مراتب از تعداد بهائیان بیشتر است و برای خود هم هیبتی قائل است آیا می توان بقای او را بر حقانیت او دانست؟ این فلسفه و تفکر که بقای هر فکری دلالت بر به حق بودن آن می کند دیری است که رنگ باخته است آیا حربه مکتب مارکسیسم که قبول و پذیرش بسیاری از مردم کشورها واقع شد و تعداد آنها با تعداد بایبان و بهائیان قابل به هیچ وجه قابل مقایسه نیست تجربه خوب و عبرت انگیزی در برابر ما نیست و ثانیاً اگر آنچه آنچنان که گلپایگانی می گوید عدم نفوذ و ادعا و سخن شخصی که مدعی نبوت است دلیل بر بطلان آن باشد، این مسئله در مورد بسیاری از پیامبران الهی صدق می کند زیرا بسیاری از آنان سالهای طولانی در میان قوم خود دعوت و تبلیغ می کردند ولی مردم گوش نمی دادند و با آنها مخالفت می کردند تا آنجا که عذاب الهی نازل می شد و همگی آنها را هلاک می ساخت. قوم عاد، قوم ثمود، قوم لوط، قوم صالح و دیگرانی از این قبیل هستند. همچنین در مورد بعضی از پیامبران دیگر، مسئله این طور بوده که بعد از درگذشت آنان به مرور زمان مردم دست از دین و شریعت آنان برداشته و دوباره به سوی همان خرافات و بتپرستی و عقاید باطل خود باز می گشتند و شریعت آن پیامبر از بین رفته و مضمحل می شد. آیا این دلیل بر باطل بودن شریعت آن پیامبران می شود؟ آیا یکی از ادله تجدید پیامبران، همین به فراموشی رفتن یک شریعت قبل از آنان نیست؟ همه این مطالب و اشکالات مربوط به یک اشکال اساسی در استدلال گلپایگانی به دلیل تقریر است و آن این است که اساساً خود این حرف که کسی بگوید ((نفوذ و بقای یک شریعت دلیل بر حقانیت آن

و عدم پذیرش مردم و از بین رفتن یک شریعت دلیل بر باطل بودن آن شریعت است)) یک ادعاست که خود احتیاج به دلیل دارد و هیچ دلیلی برای اثبات این ادعا وجود ندارد بلکه همان طور که گفتیم دلیل بر خلاف آن وجود دارد .

البته در مورد دلیل تقریر مطالب و اشکالات دیگری نیز وجود دارد که چون بنای ما در این نوشتار بر اختصار بوده نمی توانیم آنها را در اینجا مطرح کنیم و علاقمندان می توانند به کتابهای مفصل تر که در مورد بابیت و بهائیت نوشته شده مراجعه کنند .

#### معجزه

چهارمین دلیل گلپایگانی معجزه است . همه پیامبران برای اثبات ادعای خود معجزه دارند . همان طور که پیامبر اسلام (ص) نیز قرآن معجزه اصلی ایشان است ولی معجزات دیگری نیز داشته اند که در تاریخ ثبت شده است . باب و بهاء هم یک معجزه خود را همان آیات موجود در کتابهایشان می دانند که ما قبلاً درباره آنها صحبت کردیم . اما در اینجا منظور گلپایگانی از معجزه، غیر از آیات و چیزی اضافه بر آنهاست .

گلپایگانی درصدد است که با تمام استادی خود در تحریف مطالب و دست و پا کردن دلایل مختلف برای اثبات ادعای باب و بهاء به معجزه نیز تمسک کنند، اما چون باب و بهاء چیزی در بساط نداشتند که گلپایگانی سر و شکلی به آنها بدهد، در تنگنا قرار گرفته و نتوانسته معجزه ای برای آنها پیدا کند و لذا سراسر فصل کتاب را به لفاظی و عبارت پردازی تمام کرده بدون آنکه معجزه ای ذکر کرده باشد .

او در این فصل دچار مشکل اساسی شده است، زیرا از طرفی وقوع معجزات از انبیاء بر حق امری واضح و غیرقابل انکار است و از طرف دیگر هم با این مسئله مواجه بوده که باب و بهاء معجزه ای نداشتند . او برای حل این مشکل گاهی به طور کلی و صریح معجزات انبیا را انکار می کند و می گوید لزومی ندارد که پیامبر معجزه ارائه کند تا کسی انتظار وقوع معجزه از باب و بهاء داشته باشد .

اما گاهی هم می گوید ((انبیاء و مرسلین، مظاهر قدرت الهیه و مطالع جمیع صفات و اسماء حضرت احدیت بر هر چیز به اذن الله قادر و بر عوالم تکوین به اراده الله توانا و مقتدر)) یا می گوید : ((اهل بهاء منکر معجزات حضرت خاتم الانبیا نیستند بل کلام ما در این است که

معجزات دلالت مستقلة بر اثبات صدق ادعای نوبت دارد و حضرت رسول در اثبات معجزات خود به معجزات استدلال نفرمودند (اند)) و یا می گوید احادیثی که دلالت دارد بر اینکه از آن حضرت معجزه ظهور یافت بدون اقتراح و طلب کفار، البته حق است و موافق است با قرآن و ما به آن مؤمنیم. خلاصه اینکه گلپایگانی تمامی این فصل را با همین مباحث و عبارت پردازی پر کرده و هیچ نشانی حتی از یک معجزه باب و بهاء به دست نداده و در آخر فصل هم می گوید: اما معجزات باب و بهاء و براهین روشن الهی و خبردادن از اموری که در آینده واقع می شوند (اخبار غیبی) و در الواح مقدس به آنها تصریح شده است عدد آنها بیشتر از آن است که قابل شمارش باشد در این کتاب مختصر. پس هر کس می خواهد این معجزات را بداند و از آنها آگاهی یابد پس بایستی آنها را از جاهایی که احتمال ذکر این معجزات در آنها هست و از مدارک این معجزات پیدا کند. می بینید که بعد از چهل صفحه بحث، در آخر هم به جای ذکر معجزه باب و بهاء طالبان را به محل خود که معلوم نیست این محل در کجاست ارجاع می دهد .

## بهائیت امروز

امروزه در پاره ای از کشورها، با تبلیغات و اصرار فراوان جریان‌هایی خاص عنوان بهائیگری تبلیغ و ترویج می شود. در باب این نوع تبلیغات و وجود فرقه ای به نام بهائیت مسائلی چند قابل توجه است :

۱- آنچه امروزه در گوشه و کنار به نام بهائیگری یافت می شود، عنوانی بدون بار معنای تاریخی و گذشته آن به حساب می آید. یعنی در حقیقت، طرفداری از این عنوان، طرفداری از جوان ۳۲ ساله ای که دو قرن قبل در ایران یاوه‌هایی گفته است و در پی آن خشم ملتی را برافروخته مطرح نیست بلکه سبب اصلی که عده ای را به سمت و سوی این عنوان کشیده است، توجیه نوعی لاابالیگری و بی قید و بندی نسبت به مواضع و بیان فقهی و شرعی دین است. ممکن است این سوال به ذهن بیاید که لاابالیگری نسبت به دین، نیاز به عنوانی ندارد که افراد در زیر پرچم آن از این خط مشی هواداری کنند، بلکه می توانند بدون هیچ عنوانی، بی قید و بند باشند این پرسش بدون در نظر گرفتن عوامل دیگری که باعث رواج بهائیت شده است، پرسش به جایی است ولی اگر مقاصد اساسی و تشکیلاتی چاره ای جز داشتن عنوان نیست عنوان دین است که به گروهی در هر کشوری، حقوقی را عطا می کند که به صورت فردی هیچ گاه قابل دسترسی نیست. از این رو، بر اساس تهمیداتی که سران بهائیت داشته اند، دست به کار اختراع نمازهای سه گانه در روز نوزده روزه به جای سی روز در آخر سال شمسی که به بیست و یکم مارس (عید نوروز) ختم می شود و برخی دیگر از احکام دینی اختراعی متمسک شده اند.

امروزه در جهان افراد بسیاری هستند که نسبت به دین و به ویژه اسلام، تعهد و قید و بندی ندارند ولی از آنجا که منافع و سیاست های پنهانی تشکیلاتی نمی گنجد ورد اعتنا هم نیستند. اما اگر می بینیم همین روش را با پاره ای از اصلاحات تحت عنوان بهائیگری ترویج می کنند باید به دیده شک نگریست.

۲- اصرار بهائیه بر باب و میرزا حسینعلی بهاء، صرفاً جنبه تبلیغاتی دارد و به منظور ایجاد پشتوانه تاریخی برای این نوع طرز تفکر به حساب می آید. کوششهای فراوانی در ایران در دوره محمدرضا شاه با انگیزه های متفاوتی در جهت رسمیت بخشیدن به این فرقه انجام شد

ولی همه آنها بی حاصل ماند. این عده بیشتر به دلیل اسطوره سازی و پردازش شخصیت های افسانه ای علاقمند هستند که با احساسات خاصی نام باب و بهاء را بر زبان جاری کنند و چه داستانها و قصه های افسانه ای که در این جهت گفته شده است تا احساسات مردم را برانگیزند.

۳- بسیار شده است که در ابتدای تبلیغ بهائیگری، آنها خود را مسلمان می دانند و پس از اعتقاد کامل طرف به آئین بهاء آن را به عنوان دین جدیدی مطرح می کنند. اما همان طور که در بخش گزارش عقاید این گروه دیدیم، ادعای اصلی این گروه را با سوءاستفاده از اعتقاد محبان اهل بیت (ع) به ائمه چهارده معصوم و بهویژه حضرت مهدی (ع) که به اعتقاد شیعیان زنده و در پس پرده غیب است، شکل می گیرد. این منشا شکل گیری باعث شده است که گروه های رقیب شیعه و احیانا متخاصم با شیعه برای بد جلوه دادن اعتقادات شیعی، بهائیت را از فرقه های شیعه محسوب کنند و با ذکر اعتقادات بهائیان، مسلمانان جهان را نسبت به شیعیان بدبین می کنند. به نظر ما یکی از عوامل ترویج بهائیت از سوی تشکیلات پنهانی آن و به ویژه حمایت فراماسیونری از آن، بدنام کردن شیعه و نسبت بی قید و بندی دادن به آنان است.

بنابراین وجود فرقه ای به نام بهائیت برای گروه هایی از مسلمانان از این جهت که می توانند با استناد به بهائیگری بر ضد شیعه تبلیغ کنند نافع است. بهائیت از این دیدگاه، به ابزار تبلیغی و سیاسی تبدیل می شود که صرفا برای مقاصد غیردینی به کار گرفته می شود. به اعتقاد شیعیان، بهائیت از اساس خروج از دین است و به هیچ وجه ربط و نسبتی با شیعه ندارد، همان طور که بر اساس مصوبه کنفرانس فقهی کلیه کشورهای مسلمان در جده، همه مسلمانان بهائیان را کافر می دانند.

۴- حمایت صهیونیست ها و فراماسیونری از گروه بهائیت چیزی نیست که ما مدعی آن باشیم بلکه بلندگوهای تبلیغاتی جهان و بویژه اسرائیل خود معترف به چنین حمایتی هستند. ریشه های پیوند این دو گروه نامیمون برای سرکوبی مسلمانان به بحث جداگانه ای نیاز دارد همین قدر باید دانست که علت مخالفت ایران با طرح فرقه دینی به نام بهائیت همین پیوند شوم است. در ایران کسی به دلیل بی اعتقادی مجرم سیاسی دانسته نمی شود

و بسیاری کسانى که نسبت به دین تعهد ندارند و زندگى روز مره خویش را می گذرانند . بهائیت امروز یک گروه شبه سیاسى تشکیلاتى است که از یک طرف ابزار تبلیغى بر ضد شیعه به حساب می آید و در مواقع لازم از آن به عنوان تابلوى بدبینى نسبت به شیعه استفاده می شود و از طرف دیگر پوششى است برای زندگى بی قید و بند نسبت به دین البته با حفظ نام مسلمانى، ایرانیان و مسلمانان حامیان و هواداران چنین تفکرى نادانسته و بدون دلیل موجهی وارد یک تشکیلات سیاسى مخوف شده اند . تلاشهایی که در سالهای اخیر برای نهادینه کردن این گروه در کشورهای مختلف با حمایت فراماسیونری انجام می شود، دلیل بر مدعای ماست .

۵- هواداران این گروه آنها که در پی ارضای خودخواهی و دین طلبی خویش هستند، بهتر است در عصر اطلاعات و دانش از سردمداران آنها مطالبه ادله عقل پسند و کافى بنمایند . اگر واقعا بهائیان و بابیان به اعتقادات باب و بهاء وفادارند، کتابهای آنها را تجدید چاپ کنند تا محل نقد و بررسی و تامل بیشتر قرار گیرد . اگر در تبلیغات بهائیگری این گونه کتابها و جزوات به صورت مکشوف در دست اهل مطالعه قرار نمی گیرد خود سندی است برای سیاسى بودن این فرقه . دین اسلام و پیامبر گرامى آن همه ما را به سوى حق دعوت با بصیرت و اعتماد به نیروی خدادادى عقل و اندیشه دعوت می کند . کوتاهی عمر و گذر زمان به ما اجازه نمی دهد که در این دورخانه دوبار شنا کنیم . پس بهتر آنکه بدانیم از کجا وارد آب می شویم تا سر از ساحل نجات درآوریم و فردا برای این کار دیر است .